

عبارت «هژمون خیرخواه» (benevolent hegemon) را جعل کرده‌اند تا هژمونی آمریکایی را از همتایان تاریخی آن متمایز کنند؛^{۶۲} با این حال، نه «استعداد عالی و بصیرت شجاعانه» و نه «هژمون خیرخواه» به قدر کفایت تفاوت معنایی میان هژمونی و نوع بهتری از رهبری بین‌المللی را نشان نمی‌دهند؛ در نتیجه، هر دو چیزی بیش از پوششی تزئینی بر روی همان اصل حاکم هژمونیک نیستند.

اندیشمندان چین باستان به جای ساختن اصطلاحات خوشایندتر برای اصل هژمونی، انواع رهبری میان‌دولتی را بر اساس اصل حکمرانی‌شان متمایز می‌کردند؛ برای مثال، گوانزی رهبری بین‌المللی را بر اساس سطوح نزولی حکمرانی خوب دسته‌بندی می‌کرد: حاکم بزرگ (huang)، امپراتور (di)، صاحب‌منزلت (wang) و هژمون (ba). گوانزی معتقد بود که صاحب‌منزلت، اخلاق را درک می‌کند، درحالی‌که هژمون می‌داند چگونه در جنگ‌ها پیروز شود.^{۶۳} شونزی عقیده داشت که تفاوت بین منزلت و هژمونی نه در قدرت بلکه در اخلاق نهفته است. او میان توانایی اولی (صاحب‌منزلت) در به دست آوردن فرمانبرداری داوطلبانه دیگران از طریق افعال اخلاقی، و قابلیت دومی (هژمون) در تشکیل اتحادها از طریق تثبیت اعتبار استراتژیک، تمایز قائل بود.^{۶۴} منسیوس نیز تمایز مشابهی برقرار کرد. او عقیده داشت صاحب‌منزلت، خیرخواهی را از طریق اخلاق وارد عرصه عمل می‌کند،

